



خط قرمز "مبارزه" ملیت‌های محکوم در ایران

آقای داریوش همایون بدون تردید یکی از اندیشمندان سیاسی خارج از کشور است که با داشتن شهامت اظهار یا قبول بعضی از واقعیتهای تاریخی و سیاسی ایران مدعیان و مخالفانی بمراتب آشتی ناپذیرتر در درون (سلطنت طلبها= پهلوی طلبها) دارد تا جمهوریخواهان (راست، میانه و بعضی چپها). چون سلطنت طلبان نامزد و مدعی جدی دیگری جز شاهزاده رضا پهلوی ندارند، لذا اظهار تمایل به سلطنت مشروطه یا حکومت سلطنتی پهلوی (شاه‌الهی‌ها که خواستار بازگشت دیکتاتوری سلطنتی هستند) از پهلوی طلبان ما از لحاظ استراتژیک دو جریان جدا از هم بوجود نمی‌آورد، هرچند تضاد آنها تا حدودی از نظر تاکتیکی جدیست و "جنگ زرگری" بنظر نمی‌رسد. درعالم سیاست هر جریان سیاسی "خط قرمز" خود را دارد که اصولاً بایستی از ماهیت آن ناشی شود و نه اینکه بر عادات و احساسات رهبر یا رهبرانیش تکیه کند و آنها پس از اظهار، اسیر نیاندیشیده آن شوند. اینکه چرا فدرالیسم آنهم برای آقای داریوش همایون به خط قرمز و تابو مبدل شده، برای من خواننده معلوم نیست، زیرا کسی که برابری خواستار دمکراسی و حکومت قانون بوده باشد، آنهم در کشوری که بعلت وضع جغرافیایی اش همواره موزائیکی از همزیستی اقوام و ملل مختلف بوده است، خواست فدرالیسم نباید تا این حد عکس العمل غیر قابل توجیه برایش ایجاد کند.

اگر نظری به تاریخ ایران بیاندازیم (چنانکه در مجله تلاش هامبورگ مفصلاً نوشته‌ام و مسلماً همگی از نظر آقای داریوش همایون هم گذشته است) در کشور ایران، ما پنج نوع حکومت داشته‌ایم:

الف- لامشاهی یا شمن‌شاهی: تنها در آغاز ایلام و ظهور شهر-دولتهای مستقل آن بوجود آمد. عمر آن تقریباً 750 سال بود (از 2100 ق.م تا 2850 ق.م). در این سیستم بخشی از روحانیون هر شهر مستقل دفاع آن شهر را بعهده داشتند و از دل نهاد روحانیت، نهاد سلطنت (دفاع) پا به عرض وجود گذاشت (از 2850 ق.م).

ب- شاهنشاهی یا حکومت فدرال سنتی: طولانی‌ترین دوران حکومت در ایران را شکل حکومت شاهنشاهی یا فدرال سنتی تشکیل میدهد. بدین قرار:

1. ایلام: از 2100 ق.م تا انقراض ایلام بدست آشور بانیپال در سال 640 ق.م یعنی 1460 سال. پوزور ایلامی در 2100 ق.م خود را شاهنشاه چهار سوی جهان مینامد که از اتحاد 60 دولت - شهر نخستین دولت فدرال جهان را پدید می‌آورد.
2. هخامنشی: (330-550) یعنی 220 سال، کوروش کبیر در (استوانه گلی "بریتیش میوزم") به زبان بابلی و داریوش اول در کتیبه بیستون (به سه زبان: ایلامی، بابلی و پارسی باستان) و سایر کتیبه‌هایش (که عنوان آنها بعدها توسط خشایارشا و شاهان بعدی کپی شده)، در همگی آن نوشته‌ها، آنان خود را شاه شاهان مینامند و نام 28 و گاه 23 شاهی (ساتراپ) را ذکر میکنند که خود شاه شاهان آنها بودند.
3. اشکانیان (از 282 ق.م تا 224 میلادی) یعنی 506 سال. هرچند مورخین بعد از اسلام بخطا آنها را ملوک الطوائفی میخوانند، اما کاملاً سیستم فدرال سنتی و شاهنشاهی بوده است.
4. دوره سلجوقی (فرهنگ معین): (429 ه.ق تا 700 ه.ق) (1037 تا 1300 میلادی) یعنی 263 سال، که کشور ممالک محروسه و سیستم اداری آن بصورت اتابکی و ملکان شاهی بوده است. لذا

جمع عمر حکومت فدرال سنتی یعنی شاهنشاهی در ایران به 2450 سال میرسد $1460+220+506+263=2449$.

ج- پادشاهی: حکومت متمرکز سلطنتی شامل دوره ماد (550-612) ساسانیان (226-642 میلادی) یعنی 416 سال و از انقراض سلجوقیان تا انقراض پهلوی بدون به حساب آوردن دوره‌های ملوک الطوایفی که جمعا 978 سال می‌باشد: $416+500+62=978$. پادشاهی‌ها در ایران عموماً بیلان خوبی ندادند و با آنکه ملت را امیدوار می‌کردند که "آسوده بخوابید ما بیداریم" اما بدلیل عدم اعتمادشان به مردم و بازآوردن رعایا بصورت افراد ترسو و مطیع، در مقابل هجوم‌های بیگانگان شکستهای خجالت آوری به بار آوردند که نمونه آن شکست مدائن و جلولا و نهاوند و فرار یزدگرد سوم از یکسو و تسلیم شاه سلطان حسین به محمود افغان از سوی دیگر و بالاخره آوارگی محمدرضا شاه پهلوی است که همگی شاهد آن بودیم. هخامنشی نیز به ظاهر شاهنشاهی بود، اما داریوش اول با ایجاد سیستم ساتراپ که در واقع نوعی پادشاهی در ظاهر شاهنشاهی ایجاد کرد.

د- ملوک الطوایفی یا خان خانی (هرکه‌شاهی): در برزخ سلسله‌ها وجود داشت یا وقتی امپراتوری ضعیف میشد یا از هم میپاشید تا جانشین آن مستقر شود، حکومت‌های ناحیه‌ای بوجود می‌آمد. مثل عصر ضعیف شدن بنی عباس و برزخ میان ایلخانیان و تیموریان و بالاخره بعد از مرگ نادر تا روی کار آمدن آقا محمدخان قاجار. عمر "هرکه‌شاهی" در تاریخ ایران تقریباً به 250 سال میرسد. طولانی‌ترین دوره آن هجوم اشکانیان تا پیروزی آنها بر سلوکیه (140 ق.م) است.

ه- ملامشاهی جدید بنام جمهوری اسلامی: بسته به تحلیل میتوان از آن به شیخوکراسی یا ملارشی و فقیه‌شاهی هم نام برد.

حال با توجه به اشکال حکومت و عمر طولانی و بیلان نیک شاهنشاهی یعنی حکومت فدرال سنتی، شما سلطنت طلبان مشروطه‌خواه پیش از جمهورخواهانی امثال من بایستی طرفدار "فدرالیسم" باشید. در سیاست بحث بر سر اسم هم هست، اما از نظر ملیتهای محکوم ایران فدرالیسم امروزه به خط قرمز دمکراسی در ایران هم از نظر شکل و لفظ و هم محتوی و معنی مبدل شده است.

بنظر ملیت‌های ایرانی غیرفارس و بخشی از فارسی‌زبانان فدرالیست، در ایران حکومت مرکزی (نظیر مجلس مرکزی (ملی) و (کنگره ملی) بایستی حکومتی مختلط از ملیتهای ایرانی باشد.

این حکومت نظیر سایر حکومت‌های فدرال و دمکرات مسئولیت و اختیارات زیر را عهده‌دار خواهد بود:

1. سیاست خارجی
2. پول و اوزان سراسری
3. ارتش ملی و دفاع سراسری
4. منابع استراتژیک که مجلس ملی آنها تعیین خواهد کرد. فدرالیستها خواهان آن هستند که هریک از ملیتهای ایرانی خود را اداره کنند و باهم دولت مختلط و خودخواسته مرکزی را تشکیل داده و در تقویت آن نظیر مجلس مرکزی و کنگره ملی بکوشند.

فدرالیسم برای حفظ اتحاد خودخواسته ملیتهاست تا همچون قدرت ملی نیرومندی باقی بمانند. آقای داریوش همایون شما میدانید که 52% خاک جهان بوسیله کشورهای فدرال اداره میشود. هندوستان در بغل گوش ماست. هند بدون سیستم فدرال نظیر پاکستان (شرقی-غربی) از هم میپاشد. پاکستان پس از آنکه در نتیجه تحمیل زبان اردو و به بهانه وحدت دینی و ممنوع کردن زبان بنگالی،

بخش شرقی را از دست داد . اما پس از آن مبدل به کشور فدرال شد تا دیگر بر تنش های ناشی از فقر، تنشهای فرهنگی ملیتهای مختلف هم اضافه نشود .

آقای داریوش همایون، ایران را پان شیعیسم(خمینیسم) و پان فارسیسم یعنی انحصارگری فرهنگی تجزیه خواهد کرد، اینکه با استناد بر نام "ایران" عدهای بناحق خود را صاحب خانه و صاحب اختیار و بقیه را مهمان و اجاره نشین آن تلقی کرده و بساط ننگین فرهنگ عقدهای (مذهب شیعه و زبان فارسی) و فرهنگ صیغه ای (دیگر زبانها و مذاهب و ادیان محکوم) را بخواهند باز بگسترانند و ادامه دهند، حداقل برای شما پس از اینهمه تجربه داخلی و خارجی، باید گذشته باشد .

خط قرمز دمکراسی برای صاحبان فرهنگهای محکوم یعنی اکثریت ملت ایران از آزادی زبان و دین و عقیده سیاسی میگذرد . یعنی نفی کامل جمهوری اسلامی (پان شیعیسم = خمینیسم) و نفی کامل پان فارسیسم باقی مانده از دوران 57 ساله پهلوی، که متا سفانه بخشی از پهلوی طلبها نظیر مدعیان رهبری جبهه ملی در ایران در کنار بخشی از "اصلاح طلبان دینی" سابق جمهوری اسلامی و همچنین جناح حاکم جمهوری اسلامی همگی به عارضه آن مبتلا هستند .

زبان فارسی مثل هر زبانی بعنوان زبان مشترک خصلت "پانپسم" نداشته و ندارد . اما بعنوان تنها زبان رسمی و انحصاری و حاکم مبدل به زبان قاتل، جانشین و پان فارسیسم میشود . این قاعده برای هر زبانی صادق است .

ایدئولوژی سازی از زبان بسیار نازیبا تر از ایدئولوژی سازی از دین (مذهب) است . آنهم زبان فارسی که با خود پیام عشق به بشریت و آزادگی را قرنها در ادبیات کلاسیک خود تبلیغ کرده بود . کج طبعی خاصی میخواهد که حافظ را به ابزار سرکوب فرهنگی دیگر زبانها در ایران مبدل سازیم، درحالیکه خود بقارسی میگوید:

یکیست ترکی و تازی دراین معامله حافظ

حدیث عشق (به آزادی) بیان کن بهر زبانی که تودانی

آن نیاندیشیدنی که باید بآن اندیشید، عبارت است از:

تغییر خط قرمز تمرکزگرایی به عدم تمرکز یعنی فدرالیسم مدرن است برای تحقق آزادی (دینی-زبانی-عقیدتی و فردی) و برابری (انسانی-قانونی) شهروندان ایرانی بدون هیچگونه تبعیض جنسی، فرهنگی (زبانی-دینی) و عقیدتی و سیاسی . در سیاست اصل بر گذشت متقابل برای رسیدن به یک توافق عمومی است، وگرنه هر گروه سیاسی "حق" را منحصر به خویش می انگارد .

ضیاء صدر الاشرافی